

نشست صد و سوم - راه دستیابی به عصمت

بسم الله الرحمن الرحيم

اثر ذکر، رفع نسیان و تقویت عزم

طه ﴿۱﴾ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ﴿۲﴾ إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَى ﴿۳﴾

پیامبر، این قرآن را برای اینکه به دردسر بیفتی، نفرستادیم. قرآن فقط تذکره است. تذکره هم برای چیزی استفاده می‌شود که انسان آن را دارد ولی نسبت به آن غافل است. به چیزی که اساساً آن را نداریم و به دست می‌آوریم، ذکر نمی‌گویند؛ بلکه علم است. به چیزی که در شما مسبوق به سابقه باشد و دوباره به یاد شما بیاید، ذکر می‌گویند. اساساً قرآن، ذکر است؛ یعنی چیزی که می‌خواهد به شما بگوید در شما مسبوق به سابقه است، یا به شما گفته‌اند یا در شما قرار داده‌اند. شرط بهره‌مندی از ذکر این است که انسان دارای خشیت باشد، یعنی انتظار شنیدن حق را داشته باشد.

یک بنده خدایی به زیارت امام رضا (ع) می‌روند ولی مطلع نبوده‌اند که با کیسه کفش اجازه حضور در روضه منوره را ندارند. خادم با چوب به او می‌زند که کیسه را تحویل بدهد و بعد برای زیارت بیاید. او هم خیلی ناراحت می‌شود و ابتدا تصمیم می‌گیرد که اصلاً نرود، بعد با خودش فکر می‌کند که امام رضا (ع) ناراحت نمی‌شود که به خاطر یک کیسه کفش به زیارتش نرفتم؟ کفش را تحویل می‌دهد و به زیارت می‌رود. به طرز شگفت‌انگیزی حرم خلوت بوده است و یک دل سیر زیارت می‌کند. بعد با خودش فکر می‌کند چه چیزهای دیگری در زندگی من وجود دارد که به خاطر آن‌ها اجازه ورود به یک جاهایی را ندارم؟ شروع به نوشتن همه‌ی آن‌ها می‌کند، مثلاً حسادت‌ها، اخلاق‌های بد و... آن بنده خدا از تذکر خادم خوشحال بود که توانسته است به برکت امام رضا (ع) به موارد زیادی برسد که با کنار گذاشتن آن‌ها به خیلی جاها او را راه دهند. به این ذکر می‌گویند؛ یعنی یک چیزی را می‌دانسته ولی فراموش کرده که نسیان است یا عزم حل کردن آن را نداشته است. پس به واسطه ذکر یا آن را به یاد آورده است یا برای حل آن عزم پیدا کرده است. ما خودمان هم برای عزم دادن دوباره، فرد را متوجه آن کار می‌کنیم. مثلاً دوستان می‌خواهد برود تکرار می‌کنیم که قرار است که گذاشته‌ایم را فراموش نکن.

خشیت، کلید ذکر

آن عاملی که باعث می‌شود ذکر کار کند، خشیت است؛ یعنی فرد، حق را بپذیرد و روی دنده لج نباشد. اگر آدم‌ها اهل خشیت باشند، دنیا پر از تذکر است. حالا این ذکر یا نسیان را حل می‌کند یا عزم به ما می‌دهد. ما دو مشکل بزرگ در زندگی‌مان داریم: یا فراموش می‌کنیم یا حوصله انجام آن کار را نداریم. ذکر این دو مشکل را حل می‌کند. البته قرآن ذکر است و ذکر بی‌نظیری هم هست. اما خداوند اسباب‌های بی‌نظیری برای ایجاد ذکر در انسان ایجاد کرده است، به شرطی که انسان اندکی هوشیاری داشته باشد.

معمولا ما سخت‌مان است که کسی چیزی به ما بگوید. به محض اینکه کسی به ما تذکری بدهد، به ما برمی‌خورد و شروع به دفاع از خودمان می‌کنیم. بعضی از ما بسیار برای‌مان سخت است که وقتی اتفاقی بیفتد نتیجه‌اش این باشد که به ما بگویند عزیزم شما نمی‌فهمید. کسر شأن ماست که ندانیم و نتوانیم؛ در صورتی که ما نه می‌دانیم و نه می‌توانیم. چقدر برنامه‌ریزی کردیم برای یک کار؟ خدایا من موجود ضعیفی هستم، هم نمی‌دانم و هم نمی‌توانم. این از روی بی‌ادبی نیست بلکه اقرار است و اقرار، مقدمه توبه است. اگر کسی فردا روز به من گفت که این آیه را اشتباه گفתי، باید بگویم من همیشه به خودم می‌گویم نمی‌دانم و دفاع نمی‌کنم. اگر چیزی را نمی‌دانستی، عذرخواهی کن و بگو.

نمی‌توانم هم همین است؛ مثلا من عارم می‌آید که آدم‌ها بفهمند من برنامه‌ریزی بلد نیستم و می‌گویم: «اتفاقا برنامه‌ریزی من سیال است؛ یعنی در هر کاری، هر جایی و هر طوری، خودت را به جریان حرکت می‌سپاری. من نمی‌توانم مثل شما خط‌کشی شده، برنامه‌ریزی کنم.» خب بگو بلد نیستم زمانم را مدیریت کنم؛ اقرار کن چون مقدمه توبه است و به این خشیت می‌گویند.

من ابتدای کار تدریس قرآن، نزد عالمی رفتم تا برای تدریس قرآن کسب اجازه کنم، شروطی را مطرح کردند. یکی این بود که اگر چیزی را نمی‌دانی، واضح بگو، هیچ‌کس را نیچان و نگران بلند شدن آدم‌ها هم نباش؛ در صورتی که خیلی شیک می‌شود آدم‌ها را پیچاند بدون اینکه اصلا کسی بفهمد. مثلا تا دیدی کسی سوالی پرسید که نمی‌دانستی، می‌شود بگویی چه سوال خوبی! خودتان چی فکر می‌کنید؟ تا بخواهند بحث کنند، وقت تمام شده است.

اثر این نمی‌دانم گفتن‌ها، بیشتر از می‌دانم‌هاست. خشیت این مسئله را حل می‌کند. البته که نباید به همه بگوییم نمی‌دانم و نمی‌توانم؛ فقط برای هم فیلم بازی نکنیم. آدم وقتی خشیت داشته باشد، ذکر می‌شنود. وقتی کسی به کارش انتقاد کرد، سریع با دانسته‌هایش جواب را نمی‌دهد؛ ابتدا سراغ ندانسته‌ها می‌رود. آنقدر ندانسته‌ها زیاد است که دانسته‌ها چیزی را حل نمی‌کند. همه ما می‌دانیم که همه ما نمی‌دانیم و نمی‌توانیم.

انسان وقتی یکی به او گفت که کارت اشتباه است، با خودش می‌گوید راست می‌گوید، شاید یک وجه کار من اشتباه باشد و به ندانسته‌های خود مراجعه می‌کند. به چه دلیل با تمام وجود دفاع کنم؟ یا مثلاً به تو بگویند تو نمی‌توانی این کار را انجام بدهی؛ می‌گویی درست است، دفعه‌های قبل هم دست تقدیر الهی بود چون اگر نمی‌خواستند که اصلاً نمی‌شد. این خشیت، کم کم ذکر را در انسان فعال می‌کند و آن وقت تک تک اتفاقات زندگی آدم ذکر می‌شود. موفقیت‌ها، شکست‌ها، سختی‌ها، آسانی‌ها، شدن‌ها و نشدن‌ها ذکر می‌شوند. آدمی که می‌تواند در تمام لحظات زندگی ذکر داشته باشد، با خدا زندگی کند و چنین بهشتی را تجربه کند، چرا اینطور زندگی نکند؟

الان زندگی ما در یک حالت خاص تعریف شده است؛ مثلاً اگر فقط من بتوانم عبادت و حال معنوی خوبی داشته باشم، در این لحظات حس خوبی برای زندگی دارم. این همه گزینه که شما دارید، ماهی دوبار هم فراهم نمی‌شود. بعد ۲۸ روز دیگر زندگی در سختی و اندوه و حزن شدید است. انسان مؤمن نشاط دارد، البته نشاطش سرخوشانه و از روی لهو و لعب نیست و نشاط از روی توجه دارد. انسان مؤمن امید دارد و هرگز یأس ندارد، البته امید بی‌عمل و واهی ندارد. این‌ها ویژگی انسان مؤمن است: رجا و حیا. یک انسان مؤمن، غم‌زده و افسرده و خراب نمی‌شود؛ اینطور که لو می‌رود آدم خدا ندارد.

هر موقف، یک اسم الله

تَنْزِيلاً مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى ﴿٤﴾ الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ﴿٥﴾ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى ﴿٦﴾ وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى ﴿٧﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ﴿٨﴾

آدم اگر اهل ذکر و توجه باشد، می‌تواند لحظه لحظه حداقل با یکی از اسماء خدا زندگی کند؛ چون موقعیتی در زندگی نیست مگر اینکه اسمی از اسماء خداوند در آن موقعیت وجود دارد. عالم که بدون اسم خداوند نمی‌شود. حتی آن کسی که سراسر زندگی‌اش گناه کرده و الان لحظه بعد از گناه است و تصمیمی گرفته است، اینجا غافر الذنب کبیر است. هیچ موقعیتی در زندگی انسان نیست که در آن موقف، اسمی از اسماء خداوند نباشد؛ فقط ذکر لازم دارد و ما به آن توجه نداریم و یادمان رفته است.

برای شنیدن وحی لازم نیست حتما رسول بود!

بعد قصه حضرت موسی (ع) شروع می‌شود:

وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى ﴿٩﴾ إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى ﴿١٠﴾

چون حضرت موسی اهل ذکر بود، با مواقف ارتباط با خدا مأنوس بود. اینطور نبوده که فقط یک بار با خدا ارتباط داشته است. درست است که ارتباط در کوه طور مثل معراج رسول خدا یکبار اتفاق افتاده است، ولی جنس ارتباط با خدا چیز غریبه‌ای برایشان نبوده است؛ این‌ها دائم با این زندگی می‌کردند. لذا وقتی آتش را می‌بیند، احساس انس با آن می‌کرده است؛ احساس وحشت و غریبگی نمی‌کرده است. بعد از اینکه نعلین خود را در می‌آورد و وارد وادی مقدس می‌شود، آنجا به حضرت موسی می‌گویند:

وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى ﴿١٣﴾

ما تو را انتخاب کردیم؛ از این به بعد به هرچه به تو وحی می‌شود، گوش بده. انسانی که اهل ذکر باشد، اگر به اهل ذکر بودن خود ادامه دهد، لاجرم مرتبه‌اش بالا می‌رود و حتی اگر وحی هم شنید، نباید تعجب کند؛ چون برای شنیدن وحی لازم نیست حتما رسول باشد. مادر حضرت موسی هم به او وحی می‌شده است. کسی که اهل ذکر باشد، با ساده‌ترین ذکرها مأنوس باشد، گوشش به شنیدن صداها حساس می‌شود؛ آنوقت صداهایی را می‌شنود که عامه مردم نمی‌شنوند.

البته کسی که نمی‌داند این صدای حق است یا نه، اصلا وحی نیست. وحی منطبق بر گزاره‌های عقلی است. ذکر این نیست که مثلا یکی طرف مقابل خود را نگاه می‌کند، می‌گوید حس خوبی به او ندارم؛ این اصلا ذکر نیست. ذکر حتما حقیقتی را برای شما یادآوری می‌کند که درون شما بوده اما از خاطر برده‌اید، اما حق بودن آن حقیقت را می‌دانید. لذا ذکر، این به دلم افتاد و این‌ها نیست؛ نه اینکه بگوییم همه این‌ها باطل است، نام دیگری دارد. ذکر از جنس یادآوری است؛ حقی که خودتان حق بودنش را می‌دانید، ذکر آن را در مرکز توجه‌تان قرار می‌دهد. کسی که اهل ذکر باشد، مرحله وحی که برای دیگران قفل است، برایش باز می‌شود.

سوال: وادی طوی زمینی مقدس است؟

پاسخ: سرزمین طوی، وادی مقدسی در شمال مصر است؛ همان طور سینا و سرزمین سینا است که در موردش زیاد صحبت می‌شود. البته به خاطر متولیان که دارد، به اندازه کافی به آن پرداخته نمی‌شود. اما از نظر قداست مانند سرزمین‌های کربلا، مسجدالحرام و مسجدالاقصی جزو ارض‌های مقدس است. حرمت مسجد و امازاده به متولیان است و متأسفانه متولیان خوبی ندارد. صحرای سینا را چون یک دور رژیم صهیونیستی گرفت و قصد کوچ دادن فلسطینی‌ها به آنجا را داشت، یک بیابانی است که همیشه در کشاکش بگیر و ببند بوده است؛ لذا خیلی روی جنبه معنویت و مقدس بودن آن کار نشده است.

سوال: چرا از اجتناب به جای اختیار استفاده نشده است؟

أَخْتَرْتُكَ یعنی تو را انتخاب کردم، اما اجتبی یعنی تو مال خودم هستی. اینجا أَخْتَرْتُكَ ناظر به انتخاب برای یک مأموریت و ویژگی خاصی است. در اصطفی، خلوص و پاکی است. در اجتبی، تعلق است.

سوال: آیا اصطفا از اختیار بالاتر است؟

پاسخ: باید در قرآن بررسی کرد و دید آیا می‌توان مرتبه درآورد یا خیر. گاهی هم خداوند رتبه بندی نمی‌کند و گاه این بالاست و گاه آن.

نماز، محل ارتقا ذکر

إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ﴿١٤﴾

در آخر سوره گفت: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا»؛ اینجا می‌گوید که چرا نماز؛ چون محل ارتقا ذکر در نماز است. هرچقدر در نماز حضور قلب و توجه داشته باشید، حتی روی الفاظ نماز، خیلی ذکر در آدم قوی می‌شود. حتی اینکه روی خود اجزا نماز توجه کنیم، مثل رکوع و سجده، همه این‌ها به شدت به تقویت ذکر کمک می‌کند.

خط ذکر همان گمشده‌ای است که همه زندگی‌ها به آن وابسته‌اند. حضرت موسی می‌گوید اگر سراغ فرعون هم می‌رود، برای ذکر است؛ چون می‌خواهد ذکر در عالم کثیر شود و برای پیروز شدن بر فرعون نمی‌رود. هدف از جنگیدن، گسترش ذکر است. اگر اینطور باشد که گسترش ذکر با کشته شدن حضرت موسی رخ بدهد، ابایی از آن ندارد.

وحی، لازمه زندگی انسان‌ها

بعد خداوند به حضرت موسی می‌گوید اینکه تو برای ذکر می‌خواهی بروی، مسبوق به سابقه است. قبلا هم این قصه بین من و تو برقرار بوده است. کجا؟ آنجایی که «إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ» ما به مادر تو وحی کردیم که تو را به رود نیل بگذارد. چگونه آدم بچه‌اش را در رود نیل می‌گذارد؟ در این صحنه‌های حساس، انسان به وحی نیاز دارد. ما در زندگی‌مان به وحی نیاز داریم، بخشی از هدایت ما وابسته به وحی است؛ بی وحی نمی‌شود زندگی کرد، از تربیت فرزند بگیر تا مسائل اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و... یک جاهایی تصمیم‌هایی لازم دارید که یکی باید در گوش‌تان بگوید.

به انسان قدرت وحی داده‌اند، چرا استفاده نمی‌کند؟ اما قدرت وحی برای کسانی فعال می‌شود که اهل ذکر باشند. ذکر هم در کسانی فعال می‌شود که اهل خشیت باشند. باز هم نمی‌داند و نمی‌تواند اما افاضه الهی می‌داند و می‌تواند. ما را آفریده‌اند که ملهم الهی و مخاطب وحی خدا شویم؛ وحی در مرتبه انبیا نه اما در مرتبه خودمان. ما موجودی هستیم که امکان ملاقات خدا را داریم. آیه‌های زیادی مثل «یرجو بلقا ربکم» وجود دارد. ما امید به لقاء پروردگاران داریم و این لقاء هم فقط برای قیامت نیست.

چرا من نتوانم با خدا تکلم کنم؟ فقط چون ذکر در ما روشن نیست. ما موضوعات ساده‌تر را نمی‌شنویم. وقتی آدم صدای بلند را نشنود، چطور صدای آرام را بشنود؟ دوره‌ای که دانشجوی زیست‌شناسی جانوری دانشگاه تهران بودیم، ما را اردو به جنگل‌های گلستان می‌بردند که صداهای پرنده‌ها را بشنویم. می‌دیدیم که استادمان، دکتر ساری، حتی نوع صدای هر پرنده را تشخیص می‌دهند؛ در صورتی که ما اصلاً نمی‌شنیدیم. اما یک مدت که آنجا بودیم و برای شنیدن تلاش می‌کردیم، وقتی با سکوت شب آنجا مواجه می‌شدیم، می‌توانستیم صدای پرنده‌ها را بشنویم و تشخیص‌شان بدهیم. انسان به مرور انس می‌گیرد و تشخیص می‌دهد.

به هر حال وحی هم یک صدایی درون انسان است؛ ابتدا باید یک صدا که شبیه آن است را بشنود که ذکرهای عادی است تا بعد بتواند وحی هم بشنود. خیلی کار معقولی است. وقتی من ذکرهای دم دستی را نمی‌شنوم، مدام استغفار می‌کنم که چرا خدا با من حرف نمی‌زند. در صورتی که با توجه به تأکیدهای فراوان قرآن، خداوند ۲۴ ساعته با ما حرف می‌زند و پیچ کانال ما تنظیم نیست. از علامه نقل شده:

أرنی بگو به آن کس که تو را ندیده باشد/ تو که با منی همیشه چه تری چه لن ترانی

بقیه سوره هم درباره حضرت موسی است که قوم را از دست فرعون نجات می‌دهد. همه زحمت‌هایی که حضرت موسی کشیده برای این بوده که به یاد این‌ها بیاورد خدایی دارید و لا اله الا هو؛ اما چون این‌ها اهل فراموشی‌اند، سامری می‌تواند گوساله را رنگ بزند و جای خدا تحویل دهد. این از شدت بی‌ذکری است. تعجب ندارد. انسان آنقدر می‌تواند بی‌ذکر شود که این‌ها را واسط ارتباط با خدا ببیند. شیطان می‌تواند این‌ها را رنگ کند و به انسان قالب کند.

مسیر رسیدن به عصمت

کسی را نزد آیت‌الله خویی بردند و گفتند ایشان خیلی کرامت دارند؛ ابتدا توجهی به او نکردند. دوباره تکرار کردند، آیت‌الله خویی پرسیدند: «کرامات ایشان چیست؟»، گفتند: «می‌خواهید بگویم امروز چه خواهید

خورد؟»، گفتند: «خیر، به خانه می‌روم و متوجه می‌شوم». حالا اگر ما بودیم، می‌گفتیم بگو و ادامه هم می‌دادیم، مدام هم برای مان جذاب‌تر خواهد شد. همه در عالم دارند با همین‌ها ما را گول می‌زنند.

البته در آیتم قبل از تسهیل‌گری هم نام بردیم. خیلی فرآیند جذابی است و کارهای فوق‌العاده‌ای هم با آن انجام می‌دهند. اصلاً مسئله این نیست که این خوب نیست، مسئله این است که خیلی بهتر از آن هم هست و اینکه آن را نمی‌بینند بد است. در این قالب کردن‌ها گاهی چیزی را قالب انسان می‌کنند که خوب است و گاهی هم بد. آدمی که ذکر نداشته باشد، برایش چیز عجیبی نیست. خیلی چیزهایی که برای من و شما جذاب است، چون ذکر نیست، جذاب است؛ اگر ذکر بود، جذاب نبود. خودتان می‌توانید چک کنید که چه چیزهایی شما را شگفت‌زده می‌کند؟

حدود ۲-۳ هفته پیش دوستانی که در شبکه نهال کار می‌کردند، در حال ساخت برنامه‌ای برای پیشرفت ایران بودند. برنامه درباره تصور آینده ایران بود؛ مثلاً ساخت میکرو ربات‌هایی که وارد خون می‌شدند که شریان‌ها را باز کنند. تصور درباره آینده برای سنین تا ۱۰ سال خیلی هم خوب است. یک بار ۲-۳ تا بچه در سنین ۹ تا ۱۰ سال آوردیم؛ گفتیم: «تصور ما از آینده ایران این است که یک دستگاه شگفت‌انگیز بسازیم که فلان کار را کند؛ شما باشید چه دستگاهی می‌سازید؟»، یکی‌شان گفت دستگاهی می‌سازم که امام زمان (عج) ظهور کند. من عذرخواهی کردم که مخاطبم را اشتباهی گرفته‌ام. کسی که در او ذکر فعال است، خیلی چیزهایی که برای بقیه جذاب است، برای او اصلاً جذاب نیست. مثلاً من یک موکل جن برایت می‌گذارم که همه مشکلاتت حل شود؛ خب بعدش چه؟ اصلاً خیلی از این گره‌گشایی‌ها در همین مشکلات رخ می‌دهد.

سوره مبارکه طاهّا یک چیزی به نام ذکر را می‌خواهد در انسان فعال کند که به واسطه آن گوهری که درون انسان است، دوباره در مرکز توجه انسان قرار بگیرد. بهشت، آسایش، خلد، ملک لایبلی؛ همه درون انسان است. انسانی که با خدا زندگی می‌کند، زندگی‌اش ملک لایبلی می‌شود. مثلاً چه اتفاقی می‌خواهد برایش بیفتد؟ مثلاً چه کاری می‌توان کرد تا ذره‌ای از رضایت و لذت حسین ابن علی کم شود؟ هرکاری کنید، در احساس رضایت است؛ به این ملک لایبلی می‌گویند. آنقدر که جناب سید بن طاووس گفتند که اگر به ما نمی‌گفتند عزاداری کنید، ما جشن و سرور می‌گرفتیم؛ آنقدر که به تمامی انسانیت جلوه کرد. بعداً می‌توانیم بگوییم ما به خدایی اعتقاد داریم که خدای این آدم است و توپ تکانش نمی‌دهد. هرچه مصیبت است می‌آید، اما یک ذره از رضایت او کم نمی‌شود. تازه می‌گویند هرچه به عصر عاشورا نزدیک‌تر می‌شویم، صورت امام حسین (ع) گشاده‌تر می‌شده است؛ به این خلد می‌گویند. این که از همه خلد‌هایی که شیطان قالب انسان می‌کند، خلدتر است. این آسایش که نسبت به همه‌ی آسایش‌های باگناه آسایش‌تر است.

این جنس از آسایش‌ها همه در آدم است، چرا به آن‌ها برنگردد؟ چون ما ذکر نداریم و تجربه ذکر هم در ما نیست، نمی‌توانیم احساسش کنیم و فراموش می‌کنیم یا احساس نتوانستن داریم؛ یا یادمان می‌رود یا می‌گوییم ما که به آنجا نمی‌رسیم، ما که نمی‌توانیم شبیه حسین (ع) شویم. پس آن‌هایی که با امام حسین بودند، چطور؟ آن‌ها که آدم‌های معمولی بودند. ندانستن و نتوانستن ما درست است؛ اما اگر خدا بخواهد، هم می‌دانیم و هم می‌توانیم.

وقتی ذکر فعال می‌شود، آدم تجربه دیگری از زندگی پیدا می‌کند. بعد چیزی که بیرون می‌خواهند به او قالب کنند، درون خودش پیدا می‌کند و دیگر گول نمی‌خورد؛ انسان اینطور به عصمت می‌رسد. آیا انسان به عصمت می‌رسد؟ بله. البته نه عصمت انبیا که عصمت از جهل هست؛ اما عصمت در عمل، بله. به مرزهایی از عصمت می‌توانیم برسیم که هیچ خطایی انجام ندهیم. چرا نتوانیم؟ انسان برای همین آفریده شده است. سر عصمت در این است که آن چیزی که بیرون می‌خواهند فریبش بدهند، درون خودش بهترین آن را پیدا می‌کند. جواب کدام شهوت‌م را بدهم و چه لذتی بدهد که درونم تجربه‌ای از آن لذت نداشته باشم؟!

بزرگ‌ترین راه عصمت، آگاهی و کشف حقیقت درون است. برای همین، «من عرف نفسه فقد عرف ربه». دیگر آن خدا او را از گناه نگه می‌دارد. انشالله به برکت سوره طاه، آن جریان ذکر اتفاق بیفتد و آن بهشتی که درون ماست را کشف کنیم. اگر این اتفاق بیفتد، هیچ احدی نمی‌تواند ما را فریب دهد. چرا مرا فریب دهد، درحالی که من بهتر آن را دارم؟

سوره طه، سوره انسان‌هایی است که به عصمت می‌رسند، در خودشان یک حالت کشفی پیدا می‌کنند؛ این کشف آنقدر شیرین است و با آن مأنوس هستند (آنست) که چیزهای دیگر برایشان جلب توجه نمی‌کند. هرچقدر هم تعریف چیزهای دیگر را بدهی، برایشان جذابیت ندارد. مثلاً شهرت، کنار دریا، افق؛ هیچ‌کدام جذاب نیست. نه اینکه چیزهای بدی هستند، آنقدر جذاب نیست که بعد از آن کار دیگری را از من بخواهی.

این سوره مبارکه طاه خلیلی سوره بی‌نظیری است. **إن شاء الله** خداوند ما را از مؤمنان سوره طاه قرار بدهد، به برکت ذکر این اتفاق می‌افتد؛ خداوند ما را از اهل ذکر قرار بدهد. به برکت خشیت، ذکر در ما جاری می‌شود؛ خداوند به همه ما خشیت بدهد. خشیت اولین و پایه‌ای‌ترین چیزی است که باید داشته باشیم. خشیت یعنی ما معترف هستیم که نمی‌دانیم، نمی‌توانیم و ترسی از رو آمدن این نمی‌دانم‌ها و نمی‌توانم‌ها نداریم. اگر رو بیاید، می‌گوییم الحمدلله حالا وقت آن است که می‌دانم و می‌توانم‌های خداوند به کمک ما بیاید. انشالله خدا دست همگی ما را بگیرد و این موارد به برکت صلواتی بر محمد و آل محمد محقق شود.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم

پرسش و پاسخ

سوال: آیا بنی اسرائیل خداپرست بودند؟

پاسخ: بله به مدد خودشان که نزدیک به مدد خدا پرستی ماست؛ یعنی به دیگران هم امید داریم، یک وقت‌هایی دستورات خدا را انجام نمی‌دهیم و منتظریم خداوند بیاید و همه چیز را گل و بلبل کند، حاضر نیستیم از زندگی خودمان برای دین خدا بزنیم و... .

سوال: عده‌ای از غیر بنی اسرائیل هم به حضرت موسی ایمان آورده بودند، درست است؟ آیا سامری و قارون و... از این عده غیر بنی اسرائیلی بودند؟

پاسخ: خیر، همه از بنی اسرائیل بودند. این‌ها مومنان شناسنامه‌ای بودند. همگی از فرزندان حضرت یعقوب بودند و ایمانی از پدرشان در درونشان بود.

سوال: اینکه خداوند می‌گوید: «ولاتعری» (برهنه نمی‌شوی) ولی حضرت آدم برهنه شده است، آیا این‌ها با یکدیگر تعارض ندارد؟

پاسخ: موضوع مفصلی است. یک توضیح کوتاهی می‌دهم و بعدا به آن فکر کنید. طبیعت انسان همراه با سونات است، چون مخلوق است. خوبی‌های مخلوق برای خودش نیست؛ بنابراین یک سری نقص‌های ذاتی دارد و نمی‌تواند با آن کاری هم کند، مثلا جهول و عجول است. اشکال اینجا است که سونات خود را با کرامت الهی نپوشاند؛ مثلا من آدم عجولی هستم ولی این عجله را نیایم با حلم الهی بپوشانم. کنترل نکردن و نپوشاندن است که اشکال دارد. خیلی سربسته بخواهم بگویم، مثلا در شرایط فیزیکی بدن‌مان یک سونات داریم که جزء طبیعت بدن ما است و هیچ اشکالی هم ندارد؛ اما نباید دیده شود. این عین عیب‌های ذاتی انسان است؛ مثلا همیشه ظلوم و جهول است و هیچ وقت هم از او گرفته نمی‌شود. پس داشتن آن عیب نیست، نپوشاندن آن عیب است.

مهم‌ترین اتفاقی که در بهشت می‌افتد این است که سونات انسان همیشه پوشیده می‌شود؛ یعنی انسان همان ظلوم جهول است، اما لباسی از علم، تقوا و حلم بر تن کرده است. وقتی وسوسه می‌شود و کاری انجام می‌دهد که برخلاف دستورات خداست، سونات وی آشکار می‌شود. حالا این بنده خدا تا قبل از این هم ظلم داشت، ولی چون لباس داشت، دیده نمی‌شد؛ دقیقا مثل اینکه لباسی از تن کسی دربیاید و سوناتش مشخص بشود. زشت نیست، طبیعی است؛ اما هر چیزی که طبیعت است، نباید دیده شود و باید پوشیده باشد. اصلا بهشت

جایی نیست که سوئات آدم از بین می‌رود، چون سوئات آدم هیچ وقت از بین نمی‌رود و مخلوق همیشه فقیر است؛ «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ». بهشت جایی است که سوئات آدم همیشه پوشانده می‌شود.

گناه است که سوئات آدم را آشکار می‌کند؛ جهل، عجله، طمع. سوئات آدم این‌ها را رو می‌آورد و آدم را بی‌لباس می‌کند. از آن طرف، گناه نکردن که اسمش تقوا است، مانند لباسی روی تن آدم می‌آید؛ «وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ» (سوره اعراف - آیه ۲۶). لباس ابتدا برای پوشاندن بوده ولی بعدها آنقدر خود همین لباس خوشگل می‌شود که خودش به زینت انسان تبدیل می‌شود. ما فکر می‌کردیم این بنده خدا سوئات ندارد، درحالی که با لباس تقوا سوئات خود را پوشانده بوده است.

بعضی‌ها فکر می‌کنند علی ابن ابی طالب سوئات ندارد. ایشان هم سوئات دارند، وگرنه چرا می‌گویند: «ظلمت نفسی»؟ چون نفس، «إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» است. نفس این است، اما آنقدر باتقوا است که کسی به ذهنش خطور نمی‌کند که ایشان هم سوئات دارند. ما یکسری سوئات‌مان را می‌خواهیم برطرف کنیم که اصلاً برطرف کردنی نیست، پوشاندنی است.

یک نکته ظریف هم هست، مخصوصاً برای کارگروه ریحانه شناسی. خداوند می‌گوید زن و شوهر لباس یکدیگرند، چون هرکدام سوئاتی دارند. یک سری سوئات است که ویژگی مرد است و یک سری سوئات است که جزء ویژگی زن است؛ اشکالی هم ندارد، طبیعت زن و مرد است. اما جنس مرد می‌آید، لباس سوئات زن می‌شود و جنس زن، لباس سوئات مرد می‌شود؛ اصلاً از مبانی اصلی ازدواج همین است.

سوال: پس در بهشتی که حضرت آدم، با آشکار شدن سوئات این موضوع نقض نمی‌شود؟

پاسخ: خیر، چون بهشت قیامتی نیست که در آن زوجیت و کمال را در نهایتش ببینید؛ بهشت برزخی است.

سوال: اینکه ما چه کار کنیم

پاسخ: ما باید هرکاری می‌کنیم، اگر درس می‌خوانیم یا کار می‌کنیم، هدفمان ذکر باشد. حالا اینکه تشخیص بدهیم وظیفه ما مثلاً قرآن به سر گرفتن در شب قدر است یا حل یک مسئله علمی، درس خواندن است یا رفتن به سوره، حرف دیگری است. فقط بحث این است که همه این‌ها باید برای ذکر باشد؛ اینطور نشود که آدم برود سراغ کاری و ذکر در آن اتفاق نیفتد. در همه‌جا هم دشمن ایستاده که ذکر را از ما بگیرد، حتی در میدان نبرد؛ آنجا درگیری‌های هواهای نفسانی پدیدار می‌شود، روحیه انتقام‌گیری بالا می‌آید و ذکر یادت می‌رود. می‌روی برای درس خواندن و ذکر یادت می‌رود. همه این‌ها باید مایه ذکر شود.

ما سوره‌هایی با حروف مقطعه خاص را داشتیم می‌خواندیم؛ سوره ق، ص، یس و مریم را خواندیم. یک سوره دیگر که با حروف مقطعه خاص شروع می‌شود، سوره مبارکه قلم، باقیمانده است که این شالسه بعد به آن می‌پردازیم. آغاز سوره قلم هم می‌فرماید که به خاطر نعمتی که به توی پیامبر داده‌ایم، تو مجنون نیستی. و این کدام نعمت است که به پیامبر داده‌اند؟ ذکر! همان که در آیات انتهایی و آیه «وان یکاد» نیز می‌گوید که پیامبر و قرآن چیزی جز ذکر نیست.